

## روسیه و نخستین کمونیست‌های ایرانی

ترجمه: حسن سعید کلاهی  
برادری جهان پروچرودی\*

وقتی که رهبران کمونیست شوروی برای خارج شدن از مشکلات اقتصادی با انگلستان وارد مذاکره و مفاهمه شدند و در نتیجه دولت دست‌نشانده آنها در ایران، یعنی سلطنت تازه‌تأسیس رضاخان، را به رسمیت شناختند، به بدترین وجه ممکن پشت کمونیست‌های ایران را خالی کردند و آنها که به خاطر اختلاف ایدئولوژیک با مرحوم میرزا کوچک‌خان جنگلی، از دوستی و همراهی جنگلی‌ها نیز محروم شده بودند، ناچار به فعالیت‌های مخفی و زیرزمینی روی آوردند.

جمهوری انقلابی گیلان، که ترکیبی از نیروهای ملی، مذهبی و کمونیست بود، سرانجام به خاطر معاهده دوستی مسکو و تهران فروپاشید و هرکدام از ارکان این جمهوری به سرنوشتی گرفتار شدند. نکته مهم آن است که شوروی، فقط برای مدتی محدود، جمهوری گیلان را به رسمیت شناخت و شاید از همان ابتدا نیز به دیده کسب امتیاز از انگلیس و دولت ایران، اعلام حمایت از آن کرده بود. به‌رحال ماجرای سهم روسیه در کمک به فعالیت‌های سیاسی کمونیست‌های ایرانی موضوعی پراهمیت در لابه‌لای تاریخ معاصر ایران است که در مقاله پیش‌رو فزاینده‌ای از آن تحلیل شده است.

اگرچه نخستین حزب رسمی کمونیستی ایران تا سال ۱۹۲۰م تأسیس نشده بود، بسیاری از سوسیال‌دموکرات‌های حزب «سوسیال‌دموکراتیک ایران» (Persian Social Democratic) که به حزب «مسلمان همت» (Muslim Himmat) وابسته بودند، در سال ۱۹۱۶م سازمانی به‌وجود آوردند که عدالت نامیده می‌شد و منعکس‌کننده طبقه کارگری ایرانی در باکو بود. این سازمان، پس از انقلاب بلشویکی، به طرز فزاینده‌ای فعال شد و تأثیر مهمی در تأسیس «اتحاد سوسیالیستی جمهوری ایران» (Soviet Socialist Republic of Iran) برجا گذاشت. اما پس از تأسیس جمهوری و بعد از آنکه سازمان نام خود را به حزب کمونیست ایران تغییر داد، تضادهای نظری میان کمونیست‌ها و متحدان انقلابی حزب به‌وجود آمد و شکافی جدی در درون دولت انقلابی ایجاد شد. این تضادها با تغییر رویکرد اتحاد شوروی در پاییز ۱۹۲۰م مقارن بود که این کشور برای ایجاد ثبات در اقتصاد جنگ‌زده‌اش، به دنبال در پیش گرفتن سیاست جدیدی در برابر ایران بود و نیز مجبور بود روابط تجاری خود را با انگلیس از سر گیرد و همین امر زمینه را برای نابودی نخستین جنبش کمونیستی ایران فراهم کرد.

پس از شکل‌گیری جمهوری سوسیالیستی و تأمین امنیت اتحاد میان کمونیست‌ها و انقلابیون (جنگلی‌ها)، کمونیست‌های ایرانی از لحاظ خطوط ایدئولوژیک تقسیم شدند و همین امر باعث طرح مناظره‌های جدی

در حزب شد: آیا باید انقلابیون پذیرای برنامه کمونیستی محض با هدف پیشبرد انقلابی به سبک بلشویکی در ایران باشند یا اینکه برنامه کمتر رادیکالی را دنبال کنند که به ضرورت همکاری با بورژوازی با هدف آمادگی برای توسعه سوسیالیستی تأکید می‌کرد؟ جناح چپ با نگرش رادیکال توانست ابتدا اکثریت را به‌دست آورد و انقلابیون جنگلی — که خواهان سیطره کمونیسم بر ایران نبودند — روابط خود را با رهبری کمونیستی اتحاد سوسیالیستی جمهوری ایران قطع و به داخل جنگل‌های رشت عقب‌نشینی کردند. پس از سیطره جناح معتدل کمونیستی بر حزب کمونیست ایران، تلاش مجددی برای ایجاد جبهه‌های واحد با انقلابیون انجام شد، اما دولت شوروی قبلاً تصمیم خود را گرفته بود و تمایلی نداشت که روابط دیپلماتیک احتمالی خود با دولت ایران و مذاکرات تجاری‌اش با بریتانیا را از طریق توسعه جنبش کمونیستی در ایران به مخاطره اندازد، از همین‌رو جمهوری شکست خورد. رهبران بلشویکی، برای توجیه نظری این تغییر سیاست، مدعی شدند که شرایط ایران مستعد سوسیالیسم نیست و دموکراسی بورژوازی ایران به زمان بیشتری برای توسعه نیاز دارد. در نتیجه دولت شوروی از دولت ایران اعلان حمایت کرد و این امر مقارن بود با به قدرت رسیدن رضاشاه در ایران که همه این موارد سرنوشته نخستین جنبش کمونیستی ایران را رقم زد.

در زمان انقلاب بلشویکی، عقاید سوسیال‌دموکراسی وارد جامعه ایران شد. در اوایل سال ۱۹۰۳م اعضای حزب سوسیال‌دموکرات کارگران روسیه (Russian Social Democratic Worker's Part (RSDWP)) سازمانی به نام همت (تلاش) را ایجاد کردند که به دنبال افزایش آگاهی سیاسی در میان کارگران مهاجر ایرانی بود که در حوزه‌های نفتی باکو کار می‌کردند. پس از انقلاب روسیه در ۱۹۰۵م، نفوذ حزب همت در سراسر قفقاز افزایش یافت و حتی با جنبش سوسیال‌دموکرات، که در بجهوه انقلاب مشروطه ایران شکل گرفته بود، همکاری می‌کرد و همان‌طور که مورخی نوشته است، این همکاری از طریق «قاچاق اسلحه و مهمات و نیز ارائه ادبیات انقلابی» به جنبش انجام می‌شد.

به‌رغم اینکه ۴۵ درصد از کم‌دستم‌زترین مشاغل در باکو را مسلمانان عهده‌دار بودند، حزب سوسیال‌دموکرات روسیه، به نسبت روس‌ها و ارمنی‌ها، زمان بسیاری را برای جذب مسلمانان صرف کرد. کارگران مسلمان نسبت به تبلیغات سوسیال‌دموکرات‌ها منفعل نبودند؛ زیرا ریشه‌های محکمی با کشور خود داشتند. بیشتر این مسلمانان کارگران فصلی بودند و به تغییر آداب و رسوم فرهنگی و مذهبی خود تمایلی نداشتند؛ از همین‌رو زمانی که انقلابیون حزب سوسیال‌دموکرات — که حزب همت را سازمان‌دهی کرده بودند — می‌کوشیدند حمایت پرولتاری‌های مسلمان را جذب کنند، از روش‌های هوشمندانه‌تری استفاده می‌کردند. همان‌طور که مورخی نوشته است، آنان در قالب حزب



## مورخان هرگز دقیقاً به ماهیت روابط میان حزب همت و بلشویک‌ها پی نخواهند برد، اما تردیدی نیست که در سال‌های پیش از انقلاب اکتبر، این حزب تاحدودی خودمختار عمل می‌کرد

همت، به جای اینکه نظام سرمایه‌داری را به صورت مستقیم هدف قرار دهند، به «گسترش تعلیم و تربیت به زبان بومی» همت گماردند و از ضرب‌المثل‌های سنتی اسلامی نظیر «کار جمعی مردان کوه را جابه‌جا می‌کند» در شعارهایشان استفاده کردند.

سرکوب‌های استولپین پس از انقلاب ۱۹۰۵ م. روسیه، سبب شد حزب همت شدیداً تضعیف شود. با وجود این سرکوب‌ها، حزب همت در سال ۱۹۰۹ م. از انتشار برنامه حزب باز نماند (در این برنامه، هرچند حزب همت اعلام می‌کرد که تأسیس حزب با هدف تأمین منافع و بهبود شرایط فقرا، کارگران و کارکنان تجاری بوده است، به حزب سوسیال‌دموکراتیک روسیه اشاره نشده است و شعارهای مارکسیستی نیز وجود ندارد). نیز متوقف نشد. مورخان هرگز دقیقاً به ماهیت روابط میان حزب همت و بلشویک‌ها پی نخواهند برد، اما تردیدی نیست که در سال‌های پیش از انقلاب اکتبر، این حزب تاحدودی خودمختار عمل می‌کرد. برای درک این مسئله که حداقل بعضی از مهره‌های رهبری حزب همت خود را کاملاً با حزب سوسیال‌دموکراتیک روسیه عجین نساخته بودند، می‌توان به سال ۱۹۱۲ م. اشاره کرد که بعضی از اعضا، از حزب جدا شدند و حزب ملی‌گرای مساوات را تأسیس کردند؛ به طور مثال محمدامین رسول‌زاده، که یکی از شخصیت‌های انقلابی ایران بود، ارتباط خود را با حزب قطع کرد و به جنبش ملی‌گرای پیوست. رسول‌زاده و سایرین، در مقابل اقدامات سرکوب‌گرانه استولپین در سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۰۹ م. به ایران گریختند و به بخشی از مبارزه با شاه برای برقراری حکومت مشروطه پیوستند، اما این مبارزه سبب تمعید وی به ترکیه شد و براساس یک شرح حال نویسی — تحت تأثیر خیزش موج ملی‌گرای ترکیه قرار گرفتند.

مورخان بر این باورند که چنین تحولی در نگرش ایدئولوژیک «در میان اعضای حزب همت، که در آذربایجان ماندند، غیره متداول نبود. به‌طور کلی بسیاری از آنان از انقلاب ۱۹۰۵ م. روسیه دلسرد شده بودند و در همان حال تحت تأثیر خیزش نگرش‌های ملی‌گرایانه در میان مردم جهان اسلام بودند». در سال ۱۹۱۲ م. رسول‌زاده به آذربایجان برگشت و رهبر حزب مساوات شد که در آن حزب از همبستگی اسلامی و تأسیس یک دولت ملی مستقل آذربایجانی حمایت می‌شد.

هرچند حزب مساوات جبراً مخفیانه فعالیت می‌کرد، حمایتی به مراتب بیش از حزب همت جلب کرد که چنین امری به واسطه این حقیقت بود که بعد از انقلاب بلشویکی، مساواتی‌ها توانستند جمهوری سوسیالیستی آذربایجان را سرنگون کنند و دولتی فدرال شامل آذربایجان، ارمنستان و گرجستان تشکیل دهند. حزب همت که بعد از انقلاب فوریه با گرایش شدید به مارکسیسم، دوباره احیا شده بود، جذابیت مورد نیاز برای کسب کنترل را نداشت. چنین امری احتمالاً از

این مسئله ناشی می‌شد که «حزب با رضایت شدید مردم در جهت وفاداری با حزب مساوات روبه‌رو بود و شعارهای ترقی‌خواهانه اجتماعی حزب مساوات به‌واسطه ترکیب شدن با نگرش ملی‌گرایانه (جنگلی‌ها)، برای بخش عمده‌ای از پروتلاریای باکو جذاب بود. این در حالی بود که در نواحی روستایی، این حزب با حزب فدرالیست ترک (Turkic Federulist Party) — مستقر در گنجه — متحد شد که سبب غلبه زمین‌داران شده بود». این نکته سبب شد دو مشکل اساسی ایجاد شود که بعدها به جنبش کمونیستی ایران صدمات مهلکی وارد کرد: ناتوانی در جلب حمایت بخش عمده‌ای از مردم و ناسازگاری همیشگی با نیروهای انقلابی. مقارن همین ایام، حزب همت مورد بازنگری قرار گرفت و تعدادی از ایرانیان مهاجر در باکو، که به داشتن هویتی جداگانه از حزب کارگران دموکراتیک روسیه علاقه‌ای نداشتند، سازمانی به نام «عدالت» را تأسیس کردند. در سراسر این سال‌ها، شمار مهاجران کارگر ایرانی در باکو به صورت مداوم افزایش یافت. برآوردی محافظه‌کارانه نشان می‌دهد که در پایان جنگ بزرگ، حدود دویست‌هزار ایرانی — که بیشتر کارگران فصلی بودند — در روسیه زندگی می‌کردند. سرشماری سال ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ م. نشان می‌دهد که ۴۱۰۲۰ ایرانی — که بیشترشان در حوزه‌های نفتی باکو کار می‌کردند — در آذربایجان زندگی می‌نمودند. مورخی همچون خسرو شکوری نوشته است: «علاوه بر صدمات ناشی از جنگ، تعدادی از کارگران و مهاجران ایران، به‌واسطه شکست انقلاب مشروطه — هم به واسطه اقدامات تزاریسم روسیه و هم اقدامات رهبران ایرانی — آسیب دیدند». از همین رو این مهاجران ایرانی که می‌کوشیدند راه‌حل‌های جدیدی برای مشکلات قدیمی بیابند شکارهای ایدئالی برای عدالتی‌ها در کار عضوگیری محسوب می‌شدند.

اگرچه منابع درباره فعالیت‌های آغازین حزب عدالت محدود است، اطلاعات در دسترس نشان می‌دهد که این حزب، در جایگاه یک حزب پروتلاریا، به صورت نظامی و ایدئولوژیک از بلشویک‌ها حمایت می‌نمود. تردیدی نیست که به خاطر انقلاب بلشویکی و شرایط آشفته باکو، حزب عدالت در ابتدای تأسیس فعالیتی نداشته است. در دوره حکومت استفان شامیان (Stephan Shaumian) که بلافاصله پس از انقلاب اکتبر تأسیس شد و حامی رژیم بلشویکی بود، حزب عدالت با چهارهزار نفر عضو، حضور چشمگیری داشت و روزنامه «بایداق عدالت» (Baydahe Adalat) (پرچم عدالت) را چاپ می‌کرد، اما پیش از پایان یافتن جنگ و به دنبال تهاجم ترکیه و اشغال باکو، فعالیت‌های حزب متوقف شد. با وجود این و پس از دوره کوتاهی که آذربایجان اعلان جمهوری کرد (پیش از اینکه شوروی آن را سرنگون کند)، حزب توانست دوباره قدرت خود را احیا و روزنامه جدیدی با نام «حریت» را منتشر کند. در سال ۱۹۰۲ م. حزب عدالت موفق شد در

سراسر ایران و آذربایجان، در شهرهایی نظیر تبریز، مرند، خوی، اردبیل، خلخال، زنجان، رشت، قزوین و تهران، شعبات خود را تأسیس نماید. براساس گزارش بریتانیا در ماه مه ۱۹۲۰م، حزب عدالت — طی چندین ماه گذشته — «بسیار موفق عمل کرده است... روزنامه بلشویکی توشین در ۳۱ مارس اعلام کرد که حزب به طور موفقیت آمیزی مشغول برگزاری دوره‌های آموزش سیاسی در تاشکند بوده است و در همین ارتباط اعضای حزب در عشق‌آباد در حال افزایش هستند و گفته می‌شود صدها تن از کارگران مرد ایرانی در حال پیوستن به حزب می‌باشند». روزنامه‌های بلشویکی در ۱۳ ژوئن گزارش داد که حزب عدالت دارای «هفده مرکز با بیش از سی هزار عضو» است.

زمانی که حزب توانست قدرت کافی به دست آورد، تبلیغات خود را با هدف جلب حمایت مردمی برای ورود سریع نیروهای شوروی علیه نیروهای ضدانقلاب ژنرال آنتون دانیکن بر روی توده‌ها متمرکز کرد. در اعلامیه‌های توزیع شده توسط اعضای حزب عدالت آمده است که «ای کارگران روس، طبقات سرکوب شده ایران منتظر کمک شما هستند... [ای ملت ایران می‌دانید که] روسیه امروز دیگر روسیه کبیر نیست که با دولت بریتانیا برای بلعین ایران در ۱۹۰۷م متحد شده بود، نه! روسیه شوروی دست دوستی و برادری به سوی شما دراز کرده است. ارتش سرخ به دنبال شکار بریتانیا در آسیاست. چشمان خود را باز کنید پیش از آنکه دیر شود و برای احیای مجدد ایران به ما بپیوندید... زنده باد انقلاب!» چنین ادعا می‌شد که «دولت امپریالیستی ایران از طریق روش‌ها و سیاست‌های غارتگرانه خود بیشتر مردم ایران را به فقر و بدبختی کشانده است». در اطلاعیه دیگری قویا چنین بیان می‌شد که حزب عدالت تنها راه مردم ایران برای آزادی است. «کمیته عدالت ایران پرچم حمایت و مخالفت را برافراشته و به مبارزه با تمام ستمگران و غارتگران پرداخته و به دنبال آزادی مردم ایران از یوغ ستم و سرکوب است. تنها کمیته عدالت است که می‌تواند ایران را نجات دهد. تنها کمیته عدالت است که می‌تواند حقوق ازدست‌رفته مردم را احیا کند و حقوق‌شان را از چنگال دیگران درآورد و به آنان بازگرداند... حوادث روسیه در اکتبر، الگو و سرمشق خوبی برای ما به حساب می‌آید. رعیت روس به‌واقع دوست ما هستند. آنان نیز همانند ما بودند. با کمک دوستان روسی خود، ایران را از تمامی تاریکی‌ها نجات خواهیم داد. ای همتایان! ای برادر ایرانی و ای رعیت‌های ایران! بیایید زیر پرچم انقلاب جمع شوید و برای رهایی از استعمارگران مبارزه کنید... مرگ بر غارتگران! مرگ بر فروشندگان حقوق ایران! زنده باد آزادی ایران! زنده باد عدالت ایران!» چنین خواست‌ها و گرایشات نمی‌توانست بدون بهره‌گیری از مفاهیم اسلامی تأثیر مطلوبی داشته باشد. در حقیقت واژه عدالت کلمه‌ای با بار معنایی قدرتمند بود که به یکی از مباحث معتبر اسلامی اشاره می‌کرد.

حزب عدالت بعدها به بی‌خدایی متهم شد و رهبران اسلامی آن را محکوم کردند، اما در سال‌های پیش از تأسیس جمهوری سوسیالیستی ایران، در برنامه‌های تبلیغاتی حزب به ایمان مذهبی بسیار اشاره می‌گردید. در یکی از شماره‌های روزنامه «بایداد عدالت»، عدالتی‌ها مدعی شدند که ایران «با گذشته‌های بزرگ و درخشان، اینک زیر چنگال بریتانیا قرار دارد و به نظر می‌رسد در حال زوال و نابودی است و این امر بدین خاطر است که ما مسلمانان، روح واقعی اسلام را فراموش کرده‌ایم... اینک وظیفه دینی ماست که بکوشیم سرزمین مادری‌مان را از این پلیدی خارجی نجات دهیم و جهان اسلام را از این گرداب ملال‌انگیز بی‌تفاوتی و دل‌مردگی رهایی بخشیم». خسرو شکوری به سایر مقالات درباره ایمان مذهبی نیز اشاره کرده است: مشخص‌ترین دلیل برای مبحث فوق، وجود یک سلسله مقالات در «ایران دلی» است که درباره بلشویک بحث کرده و اینکه (به‌زعم آنان) بلشویک شبیه اسلام است و حرکت سیاسی ملرن است که با جنبش پیامبر اسلام در سطح منطقه آغاز گردیده است. بلشویک‌ها «دوستان معنوی» ایرانیان هستند همچنین در ایران «چندهمسری و حق طلاق» براساس نگرش اسلام حاکم است و این مسئله در عملکردهای سوسیالیستی بلشویکی پیش‌بینی شده است.

همه این تبلیغات سبب شد به‌ظاهر حمایت از شوروی در میان مردم شمال ایران — زمانی که ارتش سرخ وارد اراضی ایران شد — به نحوی رشد کند. همان‌طور که ژنرال فنودور راسکولینکف (General Fyodor Raskolnikov) — فرمانده ارتش شوروی — اشاره کرده است، زمانی که ارتش سرخ در تعقیب ضدانقلابیون به بندر انزلی وارد شد، «همه خیابان‌ها و میدانی از مردم پر شده بود. کل شهر پرچم سرخ افراشته بودند... و از اولین لحظات ورود به ایران، به عنوان نیروی رهایی‌بخش مردم از ستم بریتانیا، مورد استقبال بودیم و تمام مردم بریتانیا را استعمارگر می‌دانستند». حتی اگر راسکولینکف اغراق کرده باشد، این امر حقیقت دارد که تهاجم شوروی هماهنگ با جنگلی‌ها بود و این هماهنگی سبب حمایت شدید مردم ایران در همان زمان شد و جمهوری انقلابی را در ماه مه ۱۹۲۰م ایجاد کرد و این امر نشان داد که حزب عدالت به طرز موفقیتی توانسته است حمایت شوروی را جلب کند. یک گزارش تحلیلی رسمی امریکایی نشان

می‌دهد که بلشویک‌ها برنامه‌های برای ایران دارند: «گرایشات بلشویکی در ایران به شدت در حال رشد است و این در حالی است که درست چند ماه پیش به نظر می‌رسید که ایرانیان شدیداً و به نحو تغییرناپذیری مخالف بلشویک هستند. اینک بسیاری از هواداران به‌وجود آمدند و اغلب شنیده می‌شود که در صورتی که بلشویک‌ها از قفقاز عبور کنند و به ایران بیایند، با استقبال ایرانیان روبه‌رو خواهند شد و این یک تهدید است».

ایجاد جمهوری انقلابی ایران، به حزب عدالت فرصتی داد تا از طریق اتحاد با جنگلی‌ها و به دست آوردن کنترل نسبی دولت جدید انقلابی، به مبارزه انقلابی در ایران بپیوندد. حزب، یک ماه پس از اتحاد کنگره‌ای تشکیل داد و در آن اعضا موافقت کردند که نام حزب عدالت به حزب کمونیست ایران (Iranian Communist Party (ICP)) تغییر یابد. برنامه مورد پذیرش کنگره، نه تنها سبب شد اختلافات شدیدی میان اعضای کمونیست آن به وجود آید، بلکه اختلافات حزب با جنگلی‌ها را تشدید کرد و سبب شد آنان خود را از دولت کنار بکشند و به جنگل برگردند. مشکلات ناشی از این درگیری‌ها سبب شد دولت شوروی دلیلی برای تغییر سیاست خود در قبال جنبش انقلابی ایران داشته باشد. یکی از مسیونرها در رشت نوشته است که شوروی، جدا از حمایت تسلیحاتی و نظامی از جنبش انقلابی، «به ارائه روش‌های تبلیغاتی پرداخت و مدارس بسیاری گشوده شدند و یک کلوب دهقانی به‌وجود آوردند و به نظر می‌رسد که به دنبال این موضوع هستند که مردم را در جهت تفکرات خود سامان‌دهی نمایند». به‌رحال بعد از اینکه میان رهبران جنبش انقلابی در رشت اختلاف پیش آمد، بلشویک‌ها به این جمع‌بندی رسیدند که روش مناسب برای تأمین منافع، حمایت‌نکردن از رژیم انقلابی است.

«شورای جنگ انقلابی» دولت جمهوری، فقط چند هفته پس از تأسیس دولت جدید در گیلان و هماهنگ



با تلاش برای اعلان حمایت از شوروی، پیامی را برای تروتسکی فرستاد: «شورای جنگ انقلابی ارتش سرخ ایران - سازمان یافته براساس شورای کمیساریای مردم ایران - شادباش صادقانه خود را به ارتش سرخ و نیروی دریایی سرخ اعلام می‌دارد».

این پیام را کوچک‌خان، میرمظفرزاده و احسان‌الله‌خان، از رهبران جنگ که روابط کاری نزدیکی با کمونیست‌های ایران داشتند، امضا کرده‌اند. این سند همراه سخنرانی‌های آتشین و حمایت از دولت شوروی نشان می‌دهد که کوچک‌خان در همان ماه‌های اولیه رژیم انقلابی، به کار با بلشویک‌ها تمایل داشته است. او حتماً متقاعد شده بود که عدالتی‌ها مایل هستند که اجازه دهند جنبش‌های بخش انقلابی روش خود را دنبال کند. به‌رحال پس از کنگره انزلی در ۲۰ ژوئن ۱۹۲۰م، که در آن حزب کمونیست در جهت ایجاد انقلاب به سبک بلشویکی برنامه رادیکالی برای کنار گذاشتن جنبش‌های بخش ایران حمایت کرد، او نیز تمایل خود را برای همراهی با دولت انقلابی از دست داد. مسلماً کوچک‌خان کمونیست نبود. هدف وی از اتحاد با دولت شوروی و کمونیست‌های ایران ایجاد رژیم کمونیستی نبود، بلکه حمایت از جنبش انقلابی خود بود. همان‌طور که ووزنیسنسکی (A. Vozhnesensky) - مدیر بخش شرق کمیساریای وزارت خارجه شوروی - اشاره کرده است، پس از آنکه اتحاد شوروی حمایت خود را از استقلال ایران اعلام کرد، «میرزا کوچک‌خان به صورت روشن تمایل به روسیه شوروی شد. به‌رحال او صرفاً خواهان استقلال کشور بود که مخالف سرسپردگی ایران بود و از بریتانیا و دولت تهران متنفر بود و برنامه‌اش ملی کردن بانک‌ها و گمرکات و اعمال مالیات بر درآمد بود». در حقیقت میرزا کوچک‌خان از داشتن برنامه کمونیستی را می‌توان از توافق میان جنگلی‌ها و بلشویک‌ها دریافت: ۱- اصول کمونیستی در مورد حقوق مالکیت مورد پذیرش نیست و تبلیغات کمونیستی در گیلان ممنوع است؛ ۲- یک رژیم جمهوری انقلابی موقتی تأسیس خواهد شد؛ ۳- پس از تصرف ایران، مردم در یک مجلس مؤسسان در مورد ماهیت رژیم تصمیم خواهند گرفت؛ ۴- شوروی نباید در امور داخلی دولت انقلابی مداخله کند و به تتهایی مسئول این قضیه خواهد بود؛ ۵- ارتش شوروی نباید بدون توافق رژیم انقلابی، بیش از دو هزار نفر نیروی موجودش در ایران، نیروی دیگری وارد کشور کند؛ ۶- هزینه‌های پایگاه‌های نظامی شوروی در ایران را دولت انقلاب پوشش خواهد داد؛ ۷- هر نوع تسلیحات و مهمات درخواستی دولت انقلابی، در مقابل دریافت پول، توسط [دولت شوروی] ارسال خواهد شد؛ ۸- اموال تجاری صادره شده ایرانیان باکو، در اختیار رژیم انقلابی قرار خواهد گرفت؛ ۹- همه شرکت‌های تجاری روسی در ایران، تحت نظارت دولت جمهوری خواهد بود. بعد از کنگره انزلی، که کاملاً مخالف با بند اول

توافق‌نامه فوق بود، کمونیست‌های ایران طرحی را برای مبارزه تبلیغاتی پذیرفتند که به موجب آن خواهان یک انقلاب سوسیالیستی در ایران بودند: «جهان کاپیتالیستی به صورت متحد به جنگ با روسیه شوروی پرداخته است... و در جهت حفظ و توسعه استقلال‌مان... زمان مبارزه طبقاتی برای به دست آوردن قدرت سیاسی و سرزمینی فرا رسیده است و ما می‌توانیم راهبر کارگران و کشاورزان باشیم». از همین‌رو زمان اتحاد با نیروهای انقلابی دموکراتیک و دموکرات - بورژوا به پایان رسیده است. این مصوبه سبب شد در نهضت جنگل اختلافاتی به وجود آید. «این نپذیرفتن همکاری با انقلابیون بورژوا به صورت کاملاً روشنی بر جبهه متحد با کوچک‌خان تأثیر منفی گذاشت... حزب کمونیست مشتاقانه به دنبال پیروزی در جنگ طبقاتی بود و شکست بریتانیا و ایجاد دولت ملی مستقل را کافی نمی‌دانست».

پذیرش برنامه «جنگ کمونیستی» در کنگره انزلی نه تنها سبب شد ملی‌گرایان منزوی شوند، بلکه سبب تشتت در درون حزب کمونیست نیز گردید. آویش سلطان‌زاده مظهر بخش رادیکال حزب بود. وی، که روشنفکر و نظریه‌پرداز انقلابی ارمنی ایرانی بود، از زمان انقلاب اکتبر برای شوروی کار می‌کرد و نظریه‌های خود را در دومین کنگره بین‌المللی کمونیستی در جولای ۱۹۲۰م ارائه داد. براساس نگرش وی، نه تنها ملت‌های امپریالیستی از ۱۸۷۰م در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی کشورهای شرق مداخله می‌کردند و همین امر زمینه را برای تقویت صنعتی شدن این کشورها فراهم می‌کرد، بلکه «این کشورها را به بازاری برای محصولات ساخته‌شده‌شان تبدیل کرد و آنان به منبع بی‌پایانی برای تولید مواد خام به منظور ارسال به مراکز صنعتی در اروپا تبدیل شدند. این مسئله به دلیل سازمان نیافتن احزاب انقلابی بود، اما به دلیل ماهیت طبقه حاکم در این کشورها، توان بالقوه انقلابی وجود دارد، تضاد فوق‌العاده منافع بر طبقات حاکم غالب است، زمین‌داران بزرگ به تداوم سیاست استعماری قدرت‌های بزرگ علاقه دارند و این در حالی است که بورژوازی مدنی مخالف مداخله خارجی با تمام بایدهایش است. روحانیون مخالف واردات کالا از سرزمین‌های کفار هستند، درحالی‌که بازرگانان و تجار شدیداً با این دیدگاه مخالفاند، از همین‌رو نمی‌توان اجماعی را میان طبقات حاکم در این کشورها یافت».

اگرچه چنین وضعیتی برای جنبش انقلابی با ویژگی‌های ملی‌گرایانه مطلوب است، سلطان‌زاده به این موضوع اشاره کرده است که «این امر به‌طرز گریزناپذیری وجهه‌ای سوسیالیستی خواهد یافت و سبب تضعیف بورژوازی خواهد شد». از همین‌رو کمونیسم بین‌الملل ضرورتاً و برای دوره‌های کوتاه، از جنبش‌های انقلابی دموکراتیک در شرق و فقط در کشورهایی که «این جنبش هنوز در مرحله جنبی

قرار دارد» حمایت خواهند کرد. او معتقد بود که در کشورهایی نظیر ایران، زمان آن فرا رسیده است که انقلاب یک گام دیگر پیش رود.

«اگر ما براساس این تز در کشورهای فعالیتی داشته‌ایم یا بورژوا - دموکراسی اساس و بنیان دولت است (نظیر دولت ایران)، این امر سبب حرکت توده‌ها به سمت ضدانقلاب می‌شود. ما باید یک جنبش کمونیستی ضدجنبش بورژوا - دموکراسی را ایجاد و حمایت کنیم هر نوع ارزیابی دیگری از حقایق می‌تواند نتایج تأسف‌باری در پی داشته باشد».

حیدرخان عمواغلی، رهبر جناح معتدل حزب عدالت، سوسیال‌دموکرات کهنه‌کاری بود که در عرصه‌های انقلاب مشروطه ایران نیز فعالیت کرده بود. براساس یک گزارش بریتانیایی، حیدرخان به حزب عدالت پیوست و در ۱۰ ژوئن از عشق‌آباد آمد... [و] در منطقه ماورا قفقاز، رهبری بخش بزرگی از حزب عدالت را بر عهده گرفت. بنا به دلایل نامعلومی، وی به کنگره انزلی دعوت نشده بود. با وجود این و درست پیش از تشکیل کنگره انزلی، حیدرخان برنامه معتدل خود را در روزنامه «ژیزن نشنال» (Zhizn Natsional) (زندگی ملی) (در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۲۰م) ارائه داد. براساس دیدگاه وی و حامیانش در کنگره، «وظیفه همه کمونیست‌ها همکاری با نیروهای انقلابی و بورژوا - دموکرات برای مبارزه مشترک با بریتانیاست. انقلاب ایران برای رهایی کارگران نمی‌تواند در نخستین گام بدون مبارزه با استعمار خارجی موفق شود... انقلابیون ملی‌گرا باید به‌تدریج وارد انقلاب سوسیالیستی شوند».

به‌رحال مشخص نیست که دولت شوروی آشکارا از گروه حمایت کرده باشد یا نه. هرچند سلطان‌زاده مدعی است که لنین از گروه وی حمایت کرده است، هیچ نشان آشکاری برای تأیید این ادعا وجود ندارد. به‌رحال، اگر به فرایند کنگره دوم کمونیسم بین‌الملل توجه کنیم، درخواستی یافت که در طرح نهایی، کنگره بخش عمده‌ای از نگرش وی را پذیرفته است. ابتدا لنین این بحث را در کنگره مطرح کرد که کمونیست‌های کشورهای تحت استعمار یا جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوا - دموکراتیک در این کشورها همکاری کنند: «در یک کشور عقب‌مانده‌تر با مشخصه‌های پدرسالاری و منزوی، همراه محصولات کشاورزی در مقیاس اندک، به‌طرز گریزناپذیری یک حس و گرایش قوی و محکم به عمیق‌ترین تعصبات بورژوازی بی‌ارزش وجود دارد یا به عبارتی یک خودخواهی ملی و علائق پاریک‌بینانه ملی حاکم است. این تعصبات با کندی بسیاری از میان می‌روند و فقط زمانی ناپدید می‌شوند که امپریالیسم و کاپیتالیسم در کشورهای پیشرفته از میان برود و بعد از آن است که کل بنیان زندگی اقتصادی کشورهای عقب‌مانده دچار تغییرات اساسی می‌شود. بنابراین وظیفه آگاهی طبقاتی

پرولتاریای کمونیست همه کشورهاست که با توجه و احتیاط خاص عقاید ملی در این کشورها و ملی‌گرایان را ارزیابی کنند که برای مدت‌های طولانی سرکوب شده‌اند و به سان ضرورت دارد تا توافقی قطعی برای از میان بردن سریع‌تر بی‌اعتمادی و تعصبات به‌دست آید. پیروزی کامل بر امپریالیسم محقق نخواهد شد مگر اینکه پرولتاریا و به دنبال آن توده‌های وسیع کارگری سراسر جهان با یکدیگر متحد و همراه شوند».

از آنجا که این تز اولیه بر نیاز به همکاری با جنبش‌های ملی‌گرا و بورژوا — دموکرات در کشورهای عقب‌مانده شرق بیش از تقویت انقلاب سوسیالیستی تأکید می‌کرد و پس از بحث کمیسیون ملی و مستعمرات کنگره، این تز با تعدیلات بسیاری روبه‌رو شد و مهم‌ترین بخش آن به تقویت انقلاب پرولتاریایی در کشورهای عقب‌مانده اختصاص داده شد. «آیا ما باید این مسئله را ارزیابی صحیحی بدانیم که توسعه اقتصادی کاپیتالیستی یک ضرورت برای رهایی و حرکت به سمت پیشرفت کشورهای عقب‌مانده از زمان جنگ جهانی اول است؟ پاسخ ما منفی است». این گزارش بر آن است که اگر سازمان‌های کمونیستی در این مناطق یک برنامه تبلیغاتی سیستماتیک (در میان توده‌های دهقانی این کشورها) اجرا نمایند، و دولت شوروی (با بهره‌گیری از کلیه ابزارهای کنترلی) به آنها کمک می‌کند. پس تصور باطلی است که مردم کشورهای عقب‌مانده باید ضرورتاً از مسیر توسعه کاپیتالیستی عبور کنند.

چنین تغییراتی از تز اولیه، نگرش سلطان‌زاده را تأیید می‌کرد و پس از آن حزب کمونیست، در کنگره انزلی، برنامه رادیکالی را پذیرفت، دولت شوروی نیز از کمونیست‌های ایران حمایت کرد. به‌هرحال در چند ماه بعد، وضعیت در گیلان بدتر شد که به دلیل تأثیرات شدید برنامه آینده حزب و نیز سیاست شوروی در ایران، در ۲۸ جولای — که کوچک‌خان و حامیانش از دولت انقلابی کنار کشیدند — کمونیست‌ها به‌طور کامل کنترل خود را بر منطقه از دست دادند. بلافاصله پس از آن، کابینه جدید انقلابی شکل گرفت: «کوچک‌خان با دوستان روس خود و تعدادی از حامیانش مجادله کرد و به جنگل‌های غرب گیلان بازگشت. کمتر از سیصد جنگلی در حوزه روس‌ها و بلشویک‌های آذربایجان باقی ماندند». احسان‌الله‌خان — جنگلی‌چپ‌گرا که درست پیش از اعلان جمهوری به کمونیست‌ها پیوست — در مقام رهبر کمیته انقلابی جدید اعلام کرد که «با توجه به کناره‌گیری [میرزا کوچک‌خان] از کابینه [انقلابی] — که پس از اشغال انزلی روی داد — و به منظور تقویت انقلاب، در ۳۱ جولای ۱۹۲۰ م. و در ساعت ۲ صبح، انقلابیون آزاد، براساس ضرورت توسعه انقلاب، دولت را از کابینه جدا می‌کنند و آن را در اختیار اعضای یک کمیته موقت قرار می‌دهند».

براساس منابع روسی، شکست جنبش انقلابی در گیلان را می‌توان در این نکته دانست که بخش چپ

حزب کمونیست، پس از کناره‌گیری میرزا کوچک‌خان و متحدانش در اواخر جولای، کنترل دولت انقلابی را بر عهده گرفتند. از سال ۱۹۲۷ م. که وی استروت (ایران‌دوست) (V. Osterov (Iran dust)) مقاله‌ای با عنوان «جنبه‌هایی از انقلاب گیلان» منتشر کرد، مورخان شوروی دلیل شکست جمهوری گیلان را نگرش رادیکالی سلطان‌زاده و شتابش در پذیرش نگاه کمونیستی به سبک بلشویکی در جنبش انقلابی ایران دانستند. اگرچه چنین تعبیری مهم‌ترین عوامل داخلی نابودی جمهوری گیلان را تبیین می‌کند، در بررسی عقب‌نشینی دولت روسیه از این استان و تغییر سیاست‌هایش در قبال ایران، ناتوان است. هرچند شماری از مسائل مرتبط با این حقیقت وجود داشت که انقلابیون کمونیست نمی‌توانستند حمایت توده‌ها را به‌دست آورند، این مسئله زمانی اهمیت یافت که بلشویک‌ها مصمم شدند از دولت ایران حمایت کنند و [بدین ترتیب] جنبش سرنوشتی جز شکست نیافت. از همان ابتدا — و نه حتی دو هفته بعد که کمیته انقلابی جدید قدرت را در گیلان به‌دست گرفت — حادثه‌ای غم‌انگیز رخ داد که تأثیر شگرفی بر اعتبار کمونیست‌ها داشت. براساس یک گزارش بریتانیایی، در ۵ اگوست ۱۹۲۰ م. آتش‌سوزی گسترده‌ای در رشت رخ داد که طی آن، چهارصد تا هفتصد مغازه، دو مسجد، یک کلیسا و چندین خانه و کاروان‌سرا در آتش سوخت. اگرچه عامل آتش‌سوزی کشف نشد، در تهران به صورت گسترده پذیرفته شد که «روس‌ها عمداً بازار را آتش زده‌اند». حتی «لندن‌تایمز» گزارش داد که «بلشویک‌ها پس از مجادله با کوچک‌خان، بخش عمده‌ای از رشت را غارت [کرده] و در آتش سوزاندند». از آنجا که بلشویک‌ها متحد شوروی بودند، نشر چنین اخباری سبب شد مردم درباره نیت بلشویک‌ها تردید کنند. براساس یک گزارش دیگر بریتانیایی، در سپتامبر «یک حس قوی تنفر ضد بلشویکی به‌وجود آمده بود... . علتش عمدتاً به واسطه گزارش‌هایی از فجایع بلشویک‌ها در رشت و داستان‌های مشابهی بود که مهاجران از منطقه ماورا قفقاز نقل می‌کردند». گزارش‌های بریتانیایی به پاره‌ای از این شایعات اشاره کرده‌اند: «کمونیست‌ها مردم را با عقرب تنبیه می‌کنند. میرزا امین خزانهدار [دولت انقلابی]، گورهای را حفاری کرده و مردم را تا چانه دفن می‌کند تا آنان اموال خود را فاش سازند، نیز چندین زن به واسطه این وحشی‌گری تا پای مرگ رفته‌اند».

براین اساس ناتوانی کمونیست‌ها در رفع شبهه ضد مذهبی بودنشان، به اعتبار و شهرت حزب آسیب می‌رساند. به‌رغم این حقیقت که دولت انقلابی طی اعلامیه‌ای اظهار کرد که کمونیست‌های ایران مخالف هیچ آموزه مذهبی نیستند، کمونیست‌ها نتوانستند این تصور نامطلوب را از میان ببرند. آنان در مقاله‌ای که در «کمونیست» (Kommunist) — ارگان حزب کمونیست — چاپ شد، بریتانیا را به شایعه‌سازی

مسئلاً کوچک‌خان  
کمونیست نبود. هدف وی  
از اتحاد با دولت شوروی و  
کمونیست‌های ایران ایجاد  
رژیم کمونیستی نبود، بلکه  
حمایت از جنبش انقلابی  
خود بود

## شکست جنبش انقلابی در گیلان را می‌توان در این نکته دانست که بخش چپ حزب کمونیست، پس از کناره‌گیری میرزا کوچک‌خان و متحدانش، کنترل دولت انقلابی را بر عهده گرفتند. مورخان شوروی دلیل شکست جمهوری گیلان را نگرش رادیکالی سلطان‌زاده و شتابش در پذیرش نگاه کمونیستی به سبک بلشویکی در جنبش انقلابی ایران دانستند

متهم کردند: «شایعه آموزه کمونیستی مخالف مذهب است برای تحریک مردم علیه حزب کمونیست فراهم شده است»، اما این مقاله بر احساسات ضد کمونیستی فزاینده مردم تأثیر اندکی گذاشت. همان‌طور که در مقاله‌ای که در روزنامه «آرشیو فرانسه» منتشر شده است، در پایان جولای، حوادث در ایران «سمت و سوی مطلوب بلشویک‌ها نمی‌یافت». «موفقیت برنامه ضد کمونیستی روحانیون در میان مردم، به تهدیدی علیه آنان تبدیل شده بود».

یکی از بحث‌های عمده‌ای که چپ‌گرایان در انتقاد از دولت میرزا کوچک‌خان مطرح می‌ساختند، این حقیقت بود که دولت وی به اجرای اصلاحات ارضی تمایلی نداشت. بنابراین، زمانی که کمونیست‌ها قدرت را به دست گرفتند، آنها با نیت توزیع زمین میان کشاورزان، به مصادره زمین‌ها اقدام نمودند. به‌رحال چنین سیاستی را رهبران کمونیستی در شرایطی پذیرفتند که آنان از روابط پدرسالاری میان ارباب و رعیت آگاهی اندکی داشتند. کریم سنجابی — سیاستمداری ملی‌گرا — در دهه ۱۹۳۰ م. نوشت: «رعایا به ارباب به عنوان یک تاجر که ارتباطش با آنان براساس یک قرارداد است، نمی‌نگرند. بلکه برعکس وی را رئیس، آقا و ارباب می‌دانند... همچنین براساس مفاهیم حق مالکیت مشروع بر زمین، وی حق اعمال حاکمیت و سازمان‌دهی روستا را دارد... ارباب رابط میان رعایا و حاکمیت دولتی است و به‌طور کلی جانشین حاکمیت محسوب می‌شود». روابط پدرسالاری سبب خصومت روستاییان یا مالکان نمی‌شود، بلکه حسی از وفاداری به وجود می‌آورد و در نتیجه روستاییان خواهان حفظ وضع موجود می‌شوند. بنابراین، زمانی که کمیته انقلابی کوشید اصلاحات ارضی را به زور اجرا کند، روستاییان «از پذیرش زمین‌هایی که کمونیست‌ها از مالکان گرفته بودند، خودداری کردند».

در چنین شرایط بغرنج اجتماعی، دولت انقلابی، علیه نیروهای قزاق ایران، به اقدامی نظامی دست زد و طرحی را برای حرکت به سمت تهران تهیه کرد. براساس گزارش «لندن‌تایمز»، «در ۱۷ آگوست، نیروهای شاه در اسماعیل‌آباد — حدفاصل میان منجیل و قزوین — با نیروهای سرخ درگیر شدند و پس از یک جنگ شش ساعته، قزاق‌های ایرانی پایگاه نیروهای سرخ را تصرف کردند».

یک هفته بعد، قزاق‌ها وارد رشت شدند و پانصد نفر را دستگیر کردند «که همه متعلق به واحد ۱۱ ارتش روسیه در آذربایجان بودند». هرچند نیروهای انقلابی توانستند در ۱ سپتامبر رشت را مجدداً تحت کنترل خود درآورند و عملیات نظامی را تا یک ماه دیگر ادامه دهند و این امر نشان‌دهنده این حقیقت بود که ارتش سرخ روسیه حامی انقلابیون بود. به‌رحال این امر می‌توانست تلاش دولت شوروی برای مذاکره با دولت ایران را به مخاطره اندازد. در چنین وضعیتی بود که در کمیته بین‌الملل دوم، اعلامیه «مردمان در بند ایران،

ارمنستان و ترکیه» منتشر شد و در آن از کارگران و کشاورزان این کشورها دعوت شده بود که در ۱ سپتامبر در باکو برای «بحث دربارهٔ چگونگی آزادی خودشان از چنگال بردگی و در نتیجه اتحادی برادرانه برای زندگی در برابری، آزادی و برادری» گرد هم آیند. اگرچه بیشتر ایده‌های مطرح‌شده در کنگره از لحاظ نظری در چهارچوب تز کمینترن بود، سخنرانی حیدرخان با عنوان «مسئله ملی و استعمار» بیش از آنکه دربارهٔ پیشبرد انقلاب باشد، در مورد اعتراض علیه بریتانیا بود. «نمایندگان که در اینجا گرد آمده‌اند و نیز سایر مردم، مخالف بریتانیا و هر نوع دیگری از استعمار هستند. من مطمئن هستم که این مردم به دنبال رسیدن به یک توافق هستند و عکس‌العمل منفی علیه بریتانیا و سایر امپریالیست‌ها را سازمان‌دهی خواهند کرد و شرق را از یوغ کاپیتالیست‌ها نجات خواهند داد».

یک ماه پس از بازگشت نمایندگان ایران از کنگرهٔ باکو، آنها خواهان نشست کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شدند تا حزب برنامهٔ معتدل حیدرخان را بپذیرد و دومین کمیتهٔ مرکزی تشکیل شود. به‌نظر می‌رسید که شکایت علیه سلطان‌زاده در کنگرهٔ باکو، وی را متقاعد ساخته باشد که برنامهٔ وی بسیار افراطی بوده است. نظریه‌پرداز رادیکال [سلطان‌زاده] در این نشست پذیرفت که «بورژوازی و ارباب‌ها به این دلیل توانستند کوچک‌خان را جلب کنند که برنامهٔ کمونیستی و تدابیر سوسیالیستی در زمان نامناسبی ارائه شده بود». اینک وی ضرورت همکاری با نیروهای ملی‌گرا را پذیرفته بود: «با توجه به فقدان پروتاریای دارای آگاهی جمعی جهانی و بی‌خبری و عجز باورنکردنی توده‌های دهقانی که اربابان بی‌رحمانه‌ای آنها را استثمار می‌کنند و وجود دهقانان تحت اسارت نظام فئودال، جنبش کمونیستی در مبارزه‌اش علیه بلوک مترجمان باید مبارزهٔ خود را در شرق عمدتاً بر پایهٔ طبقات خرده‌بورژوا قرار دهد... این بورژوازی خرد هنوز به میزان زیادی ناراضی است و به این دلیل انقلابی‌ترین طبقه در کشورهای عقب‌مانده است، از همین‌رو ابتدا احزاب کمونیستی شرق باید با این طبقه همکاری نمایند تا اتحادی واقعی با آنان برقرار شود».

در بهار ۱۹۲۱ م، حزب کمونیست با کوچک‌خان مجدداً متحد شد و برنامهٔ جدیدی را تصویب کرد که متعهد می‌شد سوسیالیسم را در ایران فقط زمانی عرضه کند که «بورژوازی دموکراتیزه شده و برای حزب مبارزه کند». به‌رحال براساس این سند، «مبارزه فوق‌العاده دشوار و نیازمند حمایت کامل روسیهٔ شوروی است. ما برای رسیدن به اهداف خود نیازمند کمک کارگران فقیر و بلشویک‌های روسی هستیم که پرچم سرخ استاندارد سوسیالیسم روسی را در اختیار دارند و اعلام‌کنندهٔ این پیام هستند که پروتاریای جهان متحد شوید!». وی استروف (ایران‌دوست) و سایر مورخان شوروی دربارهٔ سقوط جمهوری گیلان به دوره‌ای اشاره می‌کنند که در آن، کمیتهٔ مرکزی دوم تأسیس شد و اتحاد مجددی

با جنگلی‌ها برقرار کرد، اما به دشواری می‌توان آن را از دوره پیشین متمایز کرد؛ زیرا این کمیته نتوانست به صورت مؤثری با مشکلاتی که کمیته مرکزی پیشین نیز با آن روبه‌رو بود، تعامل داشته باشد. اگرچه مورخان روسی چون اس. آقایف و وی. بلاتسن این حقیقت را پذیرفته‌اند که کمیته مرکزی دوم، در تلاش‌های خود برای رفع اشتباهات جناح چپ کمونیستی، موفقیت‌های مهمی کسب کرد، این حقیقت بر جای خود باقی مانده است که «جهه ضدامپریالیستی [جدید] گیلان... از آنجاکه به بحران جدی داخلی دچار شده بود، نمی‌توانست ثبات یابد و در غلبه بر اشتباهات جناح چپ ناتوان بود». آنها ادامه می‌دهند: برخلاف تزه‌های جدید کمیته مرکزی جدید، حزب کمونیست، باشتاب، شورش‌های کارگری را راه انلخت. نمایندگان جناح چپ حزب — حتی در کنگره سوم کمیترن (۱۲ تا ۲۲ جولای ۱۹۲۱م) — به مخالفت خود برای همکاری با بورژوازی ملی و مالکان لیبرال ادامه دادند. «موقعیت این

جناح چپ در گزارش خطوط کلی... در کمیته اجرایی بین‌الملل کمونیست و نیز در اظهارات شفاهی در کنگره، مورد پذیرش نمایندگان حزب کمونیست بود».

در تفسیر استروف درباره سقوط جمهوری گیلان پس از دومین اتحاد، کمونیست‌های ایرانی مقصر شناخته شده‌اند. وی مدعی است که حزب «هنوز خواهان کنترل بر مناطق جنگلی کوچک‌خان

بود» و همین امر توانمندی آن را تضعیف کرد. چنین تفسیری برای تقویت رهیافت جدید شوروی در قبال ایران طراحی شده بود. در زمان چاپ مقاله فوق، مسکو تازه پیمان مودت را با ایران امضا کرده بود که تکرار تعهد شوروی به ایران و «برای کمک به روابط میان دو کشور طراحی شده بود»، از همین‌رو روس‌ها نمی‌خواستند به خاطر حمایت از تلاش ناکارآمد حزب کمونیست برای انقلاب در ایران، روابط خود را با این کشور به مخاطره اندازند. شوروی نیازمند یک تفسیری تاریخی برای تقویت این سیاست‌شان بودند. در نتیجه، استروف مدعی شد که «تلاش برای آزادسازی دهقانان از طریق جنبش ارضی در گیلان، به یک مبارزهای علیه بورژوازی تجاری تبدیل شد که مالک ۶۰ درصد اراضی بودند»، از همین‌رو دموکراسی بورژوازی به زمان بیشتری برای توسعه در ایران نیاز دارد و به همین دلیل بود که کمونیست‌های ایرانی در جلب حمایت کافی برای عملکرد انقلابی خود در گیلان، ناکام ماندند. پس در تحلیل استروف هیچ اشاره‌ای به تغییر سیاست شوروی در قبال پیشبرد جنبش انقلابی در ایران به عنوان عاملی مرتبط با فروپاشی جنبش،

وجود ندارد. اگرچه وی به نکات درستی از جمله به مسائل اساسی میان چپی‌ها، میان‌روها و ملی‌گرایان و به تأثیرات بسط اقدامات انقلابی در گیلان اشاره کرده است، اما حقیقت این است که دولت شوروی سیاست خود را هنگام تلاش برای برقراری روابط دیپلماتیک با دولت ایران تغییر داد و این امر بدون توجه به یک مسئله اساسی [جنبش گیلان] میسر نبود، از همین‌رو نه تنها می‌بایستی جمهوری گیلان نابود می‌شد، بلکه نخستین جنبش کمونیستی نیز فدا می‌گردید. به‌این‌ترتیب رضاخان نتوانست بدون مقاومت شوروی، نیروهایش را وارد گیلان کند. در جولای ۱۹۲۰م مقاله‌ای در «نیویورک تایمز» با عنوان «در روسیه شوروی» به چاپ رسید که بیانگر نگرش دولت شوروی بود و در آن به این مسئله اشاره شده بود که «یادداشت تفاهمی میان دولت ایران و روسیه شوروی در مسکو با هدف گشودن روابط دیپلماتیک و تجاری میان ایران و روسیه شوروی امضا شده است».



لنین در میان استالین و تروتسکی

در ۴ جولای، پیغامی از دولت ایران با این مضمون به دست مسکو رسید که «با هدف برقراری روابط دوستانه با دولت شوروی، دولت ایران قول فرستادن دو هیئت به باکو و مسکو داد». جورج چیچرین — کمیساریای مردمی در امور خارجه — که این پیغام را گرفته بود، در پاسخ اعلام کرد که «به‌رغم اینکه دولت شوروی با دولت تأسیس‌شده در رشت، دارای نگرش‌های مشابهی است، سیاست شوروی در قبال مناقشات داخلی ایران، مبتنی بر عدم مداخله است». در ادامه آمده است که «هدت‌هاست که دیگر هیچ نیروی نظامی یا دریایی روسیه شوروی در اراضی یا آب‌های ایران حضور ندارند» و دولت شوروی امیدوار است که «برقراری بهترین روابط میان ایران و روسیه را شاهد باشد».

در ۳۱ اکتبر نخست‌وزیر ایران، مشاورالممالک راه، که کارمند بازنشسته دولتی و پیش از آن سفیر ایران در قسطنطنیه بود، برای مذاکره به مسکو فرستاد. زمانی که وی به مسکو رسید، مذاکره را برای عقب‌نشینی ارتش سرخ از ایران آغاز کرد. بهانه ارتش سرخ برای ورود به اراضی ایران در ماه آوریل، انهدام نیروهای

باقی‌مانده ضدانقلابی ژنرال دنیکن بود. به‌هرحال، براساس نگرش دولت شوروی، تخلیه نیروها از گیلان غیرممکن بود؛ زیرا به بریتانیا اجازه می‌داد که جانشین این نیروها شود و در موقعیتی تهاجمی علیه آذربایجان شوروی قرار گیرد. مشاورالممالک — در صورت جلسه‌ای از مذاکرات که آن را برای اداره خارجی بریتانیا ارسال کرده است — پاسخ داد: «اگر دولت شوروی به‌صورت کامل تضمین کند که تمام نیروهای بلشویکی را به یکباره از رشت و انزلی عقب بکشد، دولت ایران نیز دولت پادشاهی (بریتانیا) را ترغیب خواهد کرد که فراتر از منجیل نیروهایش را مستقر نکند».

از آنجاکه روس‌ها مدعی بودند که با اهداف امنیتی در اراضی ایران مستقر شده‌اند، مجبور شدند این پیشنهاد را بپذیرند؛ به همان صورتی که بریتانیا نیز به تخلیه نیروهایش متمایل می‌شد. مذاکرات ادامه یافت و شوروی با تهداتی که پس از انقلاب بلشویکی مستقیم به دولت ایران داده بود موافقت کرد. دولت بلشویکی اعلام کرده بود که تمام پیمان‌ها و امتیازاتی که دولت تزاری از ایران گرفته است، ملغی می‌باشد. به‌تدریج مسکو درخواست کرد که کمونیست‌های ایران برای مداخله‌شان در جنبش انقلابی تحت تعقیب قرار نگیرند و زمانی که این درخواست به نخست‌وزیر ایران ارائه شد، وی اعلام کرد که «با این درخواست موافق است که کمونیست‌های ایران به خاطر

جرایمشان در گذشته تحت تعقیب قرار نگیرند، اما آنها نباید اجازه داشته باشند به خاطر مخالفتشان در آینده، مشمول این بخشودگی قرار گیرند».

درواقع نوع توافقی که دولت شوروی به دنبال آن بود، کاملاً مشابه توافق‌نامه ۱۹۰۷م میان انگلیس و روسیه بود که به موجب آن، ایران به حوزه نفوذ قدرت‌های خارجی تقسیم شده بود، از همین‌رو به همان صورتی که دولت ایران به توافق با بلشویک‌ها و نیز حضور نداشتن قدرت خارجی دیگر در این منطقه حائل مایل شد، شوروی نیز دیگر به حمایت از جنبش انقلابی گیلان رغبتی نداشت. پیشتر و در نوامبر، لنین سندی را به پویلت بور ارائه داده بود که نشان‌دهنده تمایلات دولت شوروی در قبال ایران بود: «یک سیاست مماشات حداکثری در قبال ... ایران با هدف پرهیز از جنگ پذیرفته شود. ما نباید اقداماتی را انجام دهیم که سبب نوعی مبارزه جدی علیه ... ایران شود، هدف اصلی حفظ آذربایجان [شوروی] و تضمین دسترسی به کل دریای خزر است». در ژانویه ۱۹۲۱م لنین از حزب کمونیست شوروی (بلشویک‌ها) خواست که «با توجه به اینکه [انقلاب گیلان] دیگر یک جنبش دموکراتیک

نیست، خط سیاسی کمیساریای مردمی در امور خارجی برای کمک شوروی به پایان مناقشه در گیلان» را پذیرند.

در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ م. و درست پنج روز پس از آنکه رضاخان — فرمانده نیروهای قزاق — و سیدضیاء طباطبایی — سیاستمدار — علیه کابینه سپهدار اعظم در تهران، کودتا کردند، پیمان مودت ایران و شوروی امضا شد. دولت شوروی، ضمن ادعای دیدن یک ایران مستقل و مرفه، با لغو تمام ادعاهای دولت تزاری موافقت کرد و به همان سان پیش‌بینی‌هایی را مطرح ساخت، «از آنجاکه در پاره‌ای از کشورهای ثالث تلاش‌هایی می‌شود که هدفش مداخله به منظور عینیت بخشیدن به سیاست طمع‌کارانه علیه اراضی ایران یا تبدیل سرزمین ایران به پایگاهی برای اقدام نظامی علیه اتحاد جماهیر شوروی است، در صورتی که خطری مرزهای شوروی یا متحدانش را تهدید کند و اگر دولت ایران، پس از اخطار دولت شوروی، قدرت کافی برای رفع خطر نداشته باشد، دولت اتحاد شوروی براساس تدابیر ضروری نظامی، و براساس حق دفاع از خود، محق به وارد ساختن نیروی نظامی به اراضی ایران خواهد بود».

هرچند موافقت نکردن با بخش آخر درخواست شوروی مانع تصویب مجلس بود، سرانجام و پس از آنکه شوروی از درخواست خود مبنی بر بخشودگی اعضای حزب کمونیست و ایجاد سازمان‌های کارگری دست برداشت، در ۱۵ دسامبر [این توافق‌نامه] تصویب شد. در همان زمان (سپتامبر) حیدرخان طی اقدامی مشکوک کشته شد و در اکتبر شوروی همه نیروهایش را از خاک ایران فرا خواند و رضاخان نیز در همان ماه رشت را اشغال کرد.

براساس پیش‌بینی این مسائل، هیئت پنج نفره از اعضای حزب کمونیست در کنگره سوم کمیترون از پرولتاریای جهان درخواست حمایت کردند. یکی از مورخان درباره این درخواست به کنگره نوشته است: «با توجه به بیداری ملی جدید ایران، [نماینندگان حزب کمونیست] هشدار دادند که کمونیست‌ها قادر به کسب قدرت نیستند». این درخواست بی‌فایده بود. همان‌طور که گزارش فصلی امریکا اشاره کرده است، «اینک مشخص شده بود که مسکو دیگر معتقد نیست که حمایت از نیروهای شورشی در شمال ایران سودمند باشد».

چچین در تلاش برای توجیه نظری تغییر سیاست مسکو نوشته است: «تقویت شرق در مبارزه‌اش علیه دشمنان امپریالیستی نه تنها اخلاقی بلکه عملی است، بنابراین برای ما توجه به این حقیقت ضروری است که توسعه اقتصادی در کشورهای مشرق‌زمین و پدیدار شدن بورژوازی ملی قدرتمند، شرایطی را برای عقب‌نشینی اجباری امپریالیسم خارجی فراهم می‌کند. یک بورژوازی قدرتمند آخرین بقایای فئودالیسم و استبداد را از میان خواهد برد و یک دولت ملی توانمند

ایجاد خواهد کرد و سبب خواهد شد در برابر هر نوع تلاش خارجی مقاومت شود و سرانجام به توسعه نیروهای تولید و در نتیجه مبارزه طبقاتی به تأسیس رژیم کمونیستی منجر خواهد شد...، از همین رو براساس این حقیقت، سیاست ما مبتنی بر روشی مثبت است و به تسهیل فرایند توسعه و خودآگاهی بورژوازی در کشورهای شرق کمک می‌کند تا این نیرو بتواند موانع محکمی در برابر تمایلات امپریالیسم بریتانیا و سایر کاپیتالیست‌ها ایجاد کند».

به‌هرحال زمانی که به شرایط دشوار اقتصادی رژیم بلشویکی و این مسئله توجه شود که مذاکره با بریتانیا به حل این مشکلات کمک می‌کرد، می‌توان دلیل اصلی تغییر سیاست شوروی در قبال ایران را دریافت. این تغییر سیاست می‌توانست نیاز مبرم این کشور به ایجاد روابط تجاری با کشورهای کاپیتالیستی را برآورده سازد. ادوارد کرس مورخ معتقد است که در پاییز ۱۹۲۰ م دولت شوروی به دنبال ثبات بخشیدن به وضعیت اقتصادی‌اش بود و «نیروهای قدرتمند در سیاست شوروی حضور داشتند که خواهان سازشی موقتی با جهان کاپیتالیستی بودند». وضعیت اقتصادی رو به فقرازی شوروی و شرایط جنگی چهارساله پس از انقلاب بلشویکی حاکم بر کشور، سبب شده بود حکومت شوروی نتواند بدون سیاست مماشات با جهان کاپیتالیستی به ثبات برسد. در این باره لنین نوشته است: «تا زمانی که ما از ابعاد اقتصادی و نظامی ضعیف‌تر از جهان کاپیتالیستی باشیم، باید این اصل را بپذیریم که ما باید از مهارت کافی برای سود بردن از تضادها و مخالفت‌ها میان امپریالیست‌ها برخوردار باشیم... از لحاظ سیاسی باید از درگیری میان دشمنان خود — که براساس مهم‌ترین مباحث اقتصادی تبیین‌شدنی هستند — سود ببریم. ما باید مهارت کافی داشته باشیم تا با تأکید بر ویژگی‌های جهان کاپیتالیستی و نیز حرص کاپیتالیستی برای بهره‌گیری از مواد خام، برای تقویت اقتصادمان بهره بگیریم — به‌هرحال این امر می‌تواند برای کاپیتالیست‌ها موضوع عجیبی باشد».

در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ م. و پس از ماه‌ها مذاکره، دولت شوروی هم درخواست‌های بریتانیا را پذیرفت و موافقت‌نامه تجاری انگلیس و شوروی امضا شد. آنان موافقت کردند که یکدیگر را محاصره دریایی نکنند و تجارت بلافاصله از سر گرفته شود. دولت شوروی قول داد که در شرق، بحث انقلاب را دنبال نکند و از هر نوع تبلیغاتی علیه بریتانیای کبیر خودداری کند.

نه تنها پیمان‌های امضاشده با بریتانیا و ایران، جنبش انقلابی گیلان را در معرض فروپاشی جدی قرار داد، بلکه دولت شوروی را به حمایت از ایران مصمم ساخت و رضاخان فرصت طلایی برای حمله به جمهوری گیلان یافت. پس از تلاش‌های مکرر برای مذاکره با کوچک‌خان به منظور تسلیم شدن نیروهایش، رضاخان ارتش قدرتمند جدید ایران را، برای تصرف رشت، به این منطقه اعزام نمود. و در اکتبر ۱۹۲۱ م.

شهر سقوط کرد. کوچک‌خان در کوه‌های گیلان در محاصره سرما جان باخت، حکومت احسان‌الله‌خان و سایر رهبران چپ را وادار کرد که به شوروی بروند. در ۱ نوامبر، جنبش انقلابی گیلان کاملاً نابود شد و شمال ایران تحت کنترل دولت مرکزی ایران درآمد.

زمانی که دولت شوروی، به خاطر ایجاد روابط دیپلماتیک با ایران، سیاست خود را در پیشبرد جنبش انقلابی گیلان تغییر داد، انقلابیون، که زندگی خود را وقف مبارزه با شاه کرده بودند، هر نوع امکان موفقیتی را در ایجاد تغییر در ایران از دست دادند. از سال ۱۹۱۶ م، که کمونیست‌های ایران در صحنه سیاسی ایران ظاهر شدند، برای جلب حمایت عمومی از اشغال ایران توسط اتحاد شوروی در بهار ۱۹۲۰ م. تلاش عظیمی انجام دادند، اما فقط یک سال بعد و زمانی که بلشویک‌ها با جهان کاپیتالیستی ارتباط برقرار کردند، کنار گذاشته شدند. در نتیجه دولت ایران توانست آزادانه علیه انقلابیون به اقدام نظامی دست زند و جمهوری گیلان را نابود سازد.

اگرچه دولت انقلابی با مشکلات درونی (اختلافات ایدئولوژیک) و مشکلات بیرونی (جلب حمایت توده‌های دهقانی) روبه‌رو بود، حقیقت این است که دولت شوروی مبارزه انقلابی در ایران را فقط برای مدت کوتاهی به رسمیت شناخت و این امر مهم‌ترین عامل از میان رفتن جمهوری بود. پس از سقوط جمهوری گیلان، حزب کمونیست به صورت سیستماتیک تضعیف شد و به سازمانی زیرزمینی تبدیل شد. رضاخان، که در سال ۱۹۲۱ م. طی کودتایی قدرت را به‌دست گرفته بود، در سال ۱۹۲۴ م. سلسله پادشاهی جدیدی را در ایران تأسیس کرد و از آنجاکه مسکو و کمیترون از سلسله جدید حمایت کردند، حزب کمونیست نادیده گرفته شد. میرون رزون معتقد است که «حزب [کمونیست] هیچ نقش فعالی در زندگی سیاسی و اقتصادی ملت ایران نداشت». در نتیجه جنبش کمونیستی تحت فشار قرار گرفت و سلطان‌زاده — رهبر حزب — در مسکو در مقام رئیس بخش شرق نزدیک کمیساریای مردمی در امور خارجی کار می‌کرد و این وضعیت تا جنگ جهانی دوم و زمانی که رضاخان مجبور شد استعفا کند و حزب کمونیست مجدداً توانست در خاک ایران فعالیت خود را آغاز نماید، ادامه یافت.<sup>۲</sup>

### پی‌نوشت‌ها

\*Brudley Jahan Brougdi

۱— بریتانیا از نظر نظامی و مالی از دولت ایران حمایت کرد و بلشویک‌ها تمایلی نداشتند که دولت بریتانیا موقعیت مناسبی در ایران داشته باشند. رک:

J. M. Balfour, Recent Happenings in Persia (London: William Blackwood and Sons, 1922), 196 - 197

۲— مقاله حاضر فصل پنجم از کتاب ذیل است: Constitutionalism Social Democracy, and Nationalism, and The First Communist Movement Iran, 1905, 1921